

دکتر دیوید باوئر، مطالعه استقرایی کتاب مقدس درس ۳، روش‌شناسی استقرایی، دقیق آگاهانه، نویسنده، عقل سلیم، زمینه

دیوید باوئر و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

من دکتر دیوید باور هستم در تدریسش در مورد مطالعه استقرایی کتاب مقدس. این جلسه ۳، روش‌شناسی استقرایی، دقیق، آگاهانه، نویسنده، عقل سلیم، زمینه، تحلیلی و ترکیبی است.

ما می‌خواهیم دوباره با شماره پنج که دقیق است، ادامه دهیم.

همانطور که قبل از شروع این بخش اشاره کردم، این واقعاً به این مربوط می‌شود، یا واقعاً فرض می‌کند که می‌توان در مورد تفسیر دقیق در مقابل تفسیر نادرست صحبت کرد، که این نیز فرض می‌کند که می‌توان بین تفسیر خوب در مقابل تفسیر بد، تفسیر درست در مقابل تفسیر نادرست قضاوت کرد. پس تفسیر چیست؟ به نظر ما، و باز هم این را برای بررسی شما کنار می‌گذاریم، در قضاوت ما، تفسیر شامل توسل به نیت نویسنده است. هرچه به آنچه نویسنده قصد داشته به خوانندگان اصلی خود منتقل کند نزدیک‌تر شویم، آن تفسیر بهتر است.

این تطابق بین تفسیر ما و نیت نویسنده از نظر آنچه که او می‌خواسته به خوانندگان اصلی خود منتقل کند اساس صحبت در مورد یک تفسیر دقیق است. اکنون، این مفهوم توسل به نیت نویسنده مورد حمله زیادی قرار گرفته است. بسیاری می‌گویند که نیت نویسنده ربطی به معنای متون ندارد، که در واقع معنای یک متن توسط آنچه برای من معنی می‌دهد تعیین می‌شود، نه آنچه برای نویسنده اصلی معنی داشته است و مواردی از این دست.

اما واقعیت امر این است که واقعیت اساسی فرآیند خواندن، حس نویسنده بودن، حس مورد خطاب قرار گرفتن است. اگر کسی درگیر نوعی هرمنوتیک، نوعی تفکر در مورد تفسیر شود که صدای نویسنده را انکار نادیده یا دور بزند، متن را مطابق ماهیت خود متن تفسیر نمی‌کند. اگر کسی بخواهد این کار را انجام دهد، این به خود او بستگی دارد، اما حداقل چنین شخصی باید صادق باشد و بگوید که این هم با ماهیت کتاب مقدس به عنوان متن و هم با تجربه خواندن در تضاد است.

همانطور که گفتم، کاملاً بدیهی است که اساسی‌ترین واقعیت تجربه خواندن، حس مورد خطاب قرار گرفتن است، یعنی حس یک نویسنده. در واقع این صدای نویسنده است که هنگام خواندن متن می‌شنویم. با این حال، در این مرحله وقتی در مورد توسل به نویسنده صحبت می‌کنیم، باید مراقب باشیم، زیرا باید این موضوع را کمی بیشتر دنبال کنیم و دقیقاً بررسی کنیم که در تفسیر به کدام نویسنده یا نویسنده با چه ظرفیتی متوسل می‌شویم.

ادعای ما این است که وقتی در تفسیر به نیت نویسنده استناد می‌کنیم، در واقع به نویسنده‌ی ضمنی در مقابل نویسنده‌ی حقیقی که واقعاً این کلمات را نوشته است، استناد می‌کنیم. این صرفاً مسئله‌ی واقع‌بینی است زیرا واقعیت امر این است که تنها نویسنده‌ای که داریم، تنها نویسنده‌ای که به او دسترسی داریم، نویسنده‌ای است که خود را از طریق آنچه نوشته است، معرفی می‌کند. ما به مثلاً متی یا مرقس یا پولس دسترسی مستقیم نداریم.

ما به آن نویسنده‌ی واقعی دسترسی نداریم. تنها نویسنده‌ای که داریم، نویسنده‌ی ضمنی است، نویسنده‌ای که خود را از طریق متن به ما معرفی می‌کند و می‌توان او را از متن استنباط کرد، نویسنده‌ای که در خود متن به طور ضمنی حضور دارد. حال، ممکن است از خود پرسید، خوب، چه فایده‌ای دارد که بین نویسنده‌ی واقعی و نویسنده‌ی ضمنی، یعنی نویسنده‌ای که در این متن با او مواجه می‌شویم، این تمایز قائل شویم؟ خوب، مسئله صرفاً تشخیص این است که نویسنده‌ی واقعی در عین حال که بزرگتر از نویسنده‌ی واقعی است، کوچکتر نیز هست.

نویسنده‌ی حقیقی از نویسنده‌ی ضمنی بزرگتر است، به این معنا که نویسنده‌ی حقیقی بیشتر می‌داند و بیشتر باور دارد، و طیف وسیع‌تری از ایده‌ها را نسبت به نویسنده‌ی ضمنی هر متنی دارد. برای مثال، انجیل مرقس را در نظر بگیرید. مرقس انواع دانش، تفکر و باورهای مربوط به عیسی را داشت که در انجیل او راه پیدا نکردند.

مسیح‌شناسی او، آموزه‌ی او درباره‌ی مسیح، گسترده‌تر از مسیح‌شناسی یا تصویر مسیح، مفهوم مسیح، یا آموزه‌ی درباره‌ی مسیح بود که در انجیل مرقس داریم. به این معنا، نویسنده‌ی جسمانی-خونی بزرگ‌تر از نویسنده‌ی ضمنی است. حال، و اتفاقاً، شما این را به صراحت در انجیل یوحنا دارید.

به یاد دارید که یوحنا بدنه انجیل خود را به پایان می‌رساند، در واقع او بدنه انجیل خود را به پایان می‌رساند، بله، در یوحنا فصل 20 آیات 30 و 31 با این جمله که عیسی معجزات بسیار دیگری در حضور شاگردان انجام داد که در این کتاب نوشته نشده‌اند، اما اینها نوشته شده‌اند تا شما ایمان بیاورید که عیسی مسیح، پسر خداست، و ایمان داشته باشید که به نام او حیات خواهید یافت. و سپس در انتهای خود انجیل در آیات 21 تا 25، اما کارهای بسیار دیگری نیز وجود دارد که عیسی انجام داد، اگر قرار بود تک تک آنها نوشته شوند گمان می‌کنم که خود جهان نمی‌توانست کتاب‌هایی را که نوشته می‌شدند، در خود جای دهد. بنابراین، یوحنا از بسیاری از کارهای دیگر عیسی آگاه بود، و ما فقط می‌توانیم فکر کنیم، باید فکر کنیم که دیدگاه‌های یوحنا در مورد مسیح بزرگتر و گسترده‌تر از آن چیزی بود که در این 21 فصل از کتابش به نوشته‌های یوحنا راه یافته است.

بنابراین، ما این را درک می‌کنیم. با این حال، ما همچنین درک می‌کنیم که برعکس، یک نویسنده ضمنی همیشه بزرگتر از یک نویسنده واقعی است، زیرا وقتی نویسنده‌ای کتابی می‌نویسد و آن کتاب را منتشر می‌کند، آن کتاب به نوعی زندگی خودش را پیدا می‌کند و معنایی دارد که نویسنده واقعی ممکن است آگاهانه قصد انتقال آن را نداشته باشد. یک نویسنده همیشه، به ویژه این در مورد نوشته‌های طولانی صادق است، یک نویسنده همیشه بیشتر از آنچه آگاهانه قصد گفتنش را دارد، می‌گوید.

معنای عبارات فراتر از نیت آگاهانه‌ی نویسندگان از جنس جسم و خون است. یکی از نویسندگان معاصر که در این مورد بحث کرده، مردی به نام ای. دی. هیرش است. او از ما خواست کلاسی را تصور کنیم که در آن شعر خاصی مورد بحث قرار گرفته است، مثلاً یک کلاس دانشگاهی که در حال بحث در مورد شعری از یک شاعر معاصر است، و آنها در مورد معنای این شعر صحبت می‌کنند.

آنها آن را موشکافی می‌کنند، درباره‌اش صحبت می‌کنند، درگیر شعر می‌شوند و در کلاس، به درک خود از معنای شعر می‌رسند. و او می‌گوید، تصور کنید که آنها خود شاعر را دعوت می‌کنند تا بیاید و به او می‌گویند، همانطور که ما داشتیم این شعر شما را مطالعه می‌کردیم، این چیزی است که ما از نظر معنای آن به آن رسیدیم. او گفت کاملاً قابل تصور است که آن شاعر بگوید، بله، منظور شما را می‌فهمم، و در واقع، این همان چیزی است که آن قطعه به آن معنی می‌دهد، اگرچه من به طور کامل، آگاهانه این را قصد نکردم.

این کاملاً ممکن است. در واقع، این نوع اتفاقات همیشه رخ می‌دهد. به طوری که نویسنده‌ی ضمنی آن شعری که می‌بینید، از نظر معنا و موارد مشابه، از نویسنده‌ی واقعی آن شعر، بزرگ‌تر بوده است.

حالا، فکر می‌کنم با این اوصاف، و البته کاری که ما انجام داده‌ایم، تمایز قائل شدن بین نویسنده‌ی جسم و خون و نویسنده‌ی ضمینی است. واقعیت امر این است که در عمل، باید در نظر بگیرید که بین نیت نویسنده‌ی جسم و خون و نویسنده‌ی ضمینی، ارتباط واقعی وجود خواهد داشت، مگر اینکه نویسنده‌ی جسم و خون کاملاً بی‌کفایت باشد. و هیچ دلیلی وجود ندارد که باور کنیم هیچ یک از نویسندگان کتاب مقدس ما بی‌کفایت بوده‌اند.

بنابراین، اگر شما در مورد یک نویسنده‌ی واقعی و باصلاحیت صحبت می‌کنید، پس بین آنچه نویسنده قصد، گفتن آن را داشته و آنچه می‌گوید، پیوستگی واقعی وجود خواهد داشت. اما این بدان معناست که نوعی غنا نوعی استحکام در معنا، در بخش‌هایی وجود دارد که فراتر از قصد آگاهانه هستند، یا حداقل می‌توانند فراتر از قصد آگاهانه‌ی نویسندگان باشند. حال، این برای اهداف ما، عملاً، از بسیاری جهات مهم است.

من فقط به دو مورد از آنها در اینجا اشاره می‌کنم. اول، به نظر من تا حد زیادی، نحوه استفاده عهد جدید از عهد عتیق و این واقعیت را توضیح می‌دهد که اغلب، عهد جدید در مورد یک عبارت عهد عتیق صحبت می‌کند یا به عبارتی از عهد عتیق استناد می‌کند که به روش‌هایی تحقق می‌یابد که پیامبر اصلی یا نویسنده اصلی است، در *sensus plenior* عهد عتیق نمی‌توانسته بداند یا به آن فکر کند. عبارت فنی برای این نوع چیز واقع به معنای کامل، معنای کامل یا فراوان، نحوه صحبت در مورد آن، معنای کامل یا فراوان یک عبارت.

حالا برای نویسندگان عهد جدید که این کار را انجام دهند، و بگذارید فقط یک مثال از این نوع برایتان بزنم مثلاً در متی فصل ۱، ببخشید، متی فصل ۲، آیه ۱۵، آن را دارید، جایی که می‌خوانیم که او برخاست، کودک و مادرش را شبانه برداشت و به مصر فرار کرد. این فرار عیسی، خانواده مقدس به مصر است، به یاد داشته باشید، و تا زمان مرگ هیرودیوس در آنجا ماند.

این برای تحقق بخشیدن به آنچه خداوند توسط پیامبر از مصر گفته بود، من پسر خود را نامیده‌ام. این نقل قولی از هوشع ۱:۱۱ است، و همانطور که بسیاری از محققان اشاره کرده‌اند، البته بسیار واضح است که اگر آن متن را در متن هوشع ۱:۱۱ بخوانید، متوجه خواهید شد که این یک پیشگویی نیست. در واقع به خروج اشاره دارد، به اینکه خدا قوم خود را قرن‌ها قبل از اینکه هوشع بنویسد، از اسارت مصر بیرون آورد، اما اکنون متی می‌گوید که این در عیسی به تحقق می‌رسد.

یعنی می‌توان گفت که به یک معنا هوشع ۱:۱۱ به عیسی مسیح اشاره دارد، بنابراین هوشع در واقع بیش از آنچه می‌دانست، می‌گفت. هوشع ۱:۱۱ به معنای چیزی بیش از آن چیزی است که هوشع آگاهانه قصد داشت به مخاطبان شمال اسرائیل در قرن هشتم پیش از میلاد منتقل کند. منظورم این است که این صرفاً بخشی از اعتقادی است که نویسندگان عهد جدید در رابطه با متون عهد عتیق دارند.

نکته‌ی مهم دیگر در تمایز قائل شدن بین نویسنده‌ی ضمینی و نویسنده‌ی واقعی برای تفسیر ما این است که تفسیر وابسته به این نیست که کاملاً مطمئن باشیم معنای یک متن آگاهانه توسط نویسنده‌ی اصلی آن منظور شده است. اگر این آستانه باشد، اغلب اوقات نمی‌توانید با اطمینان زیادی در مورد معنای متون صحبت کنید. تنها نکته‌ی ضروری این است که بتوانید بر اساس بررسی دقیق شواهد نتیجه بگیرید که این معنای این متن است، که این معنای چیزی است که نویسنده در این متن می‌گوید.

چه مرقس و چه متی آگاهانه این را مد نظر داشته‌اند، این تفسیری معقول از گفته‌های آنهاست. البته، در این مرحله، به ویژه مسیحیان ممکن است با گفتن این جمله پاسخ دهند که خب، آیا ما واقعاً در درجه اول به آنچه نویسنده انسانی گفته است اهمیت می‌دهیم؟ آیا ما در درجه اول به آنچه خدا، نویسنده الهی، در اینجا می‌گوید اهمیت می‌دهیم؟ و البته، ما مسیحیان پاسخ خواهیم داد که بله، ما در درجه اول به آنچه صدای

الهی در اینجا می‌گوید علاقه‌مندیم. اما در این مرحله، باید یک بار دیگر به ماهیت خود متن برگردیم و تشخیص دهیم که طبق خود کتاب مقدس، کلام خدا، خدا خود را آشکار می‌کند؛ وحی خدا دقیقاً از طریق نویسندگان انسانی، دقیقاً از طریق نویسندگان انسانی انجام می‌شود.

هیچ کتابی از کتاب مقدس ما وجود ندارد که ادعا کند توسط خدا نوشته شده است. نویسندگان کتاب‌های کتاب مقدس که با آنها روبرو می‌شویم، همیشه به خدا نه به صورت اول شخص، بلکه به صورت دوم شخص اشاره می‌کنند. این مشاهده‌ی بدیهی و نسبتاً آشنا، ما را به این شناخت عمیق می‌رساند که وحی، طبق وحی ساختاری در کتاب مقدس، هرگز بدون واسطه نیست.

یعنی، خداوند خود را از طریق وساطت نویسندگان بشری آشکار می‌کند. بنابراین، ما می‌توانیم با اطمینان بیشتری با ذهن الهی روبرو شویم و آن را درک کنیم، اگر از طریق ذهن بشری، ذهن نویسنده بشری که این کلمات را نوشته است، عمل کنیم. به عبارت دیگر، ما با جدی گرفتن کلمات بشری و تمام انسانیت آنها، به کلام خدا دست می‌یابیم.

با در نظر گرفتن کامل نویسندگان انسانی و نیت آنها که از طریق این متون منتقل شده است. این موضوع به صراحت در یکی از معدود متون عهد جدید که به طور خاص در مورد وحی کتاب مقدس یا وحی خدا در کتاب مقدس صحبت می‌کند، بیان شده است. و البته این در دوم پطرس، پایان فصل اول دوم پطرس، پایان فصل اول دوم پطرس است، جایی که در دوم پطرس ۱، ۲۰ و ۲۱ می‌خوانیم. اول از همه، باید درک کنید که هیچ پیشگویی کتاب مقدس موضوع تفسیر شخصی نیست، زیرا هیچ پیشگویی هرگز به انگیزه انسان نیامده است، بلکه انسان تحت تأثیر روح القدس از جانب خدا سخن گفته است.

حالا به ساختار دستوری آن جمله توجه کنید. مرد، نهاد و گزاره «انسان‌ها سخن گفتند» هستند، و سپس جمله‌ی وابسته که توسط روح القدس به حرکت در آمده است. حال، آن جمله‌ی وابسته بسیار مهم است.

اینکه بگوییم این یک جمله‌ی فرعی است به این معنی نیست که اهمیت فرعی دارد، بلکه نکته این است که وحی مربوط به صحبت انسان است، صحبت انسان از جانب خدا. بنابراین، اگرچه البته این امکان وجود دارد که خدا مستقیماً از طریق مواجهه‌ی ما با کتاب مقدس با ما صحبت کند، بدون هیچ گونه ملاحظه‌ای در مورد اینکه نویسنده‌ی انسان با این کلمات بسیار انسانی چه چیزی را قصد انتقال داشته است، اما قابل اعتمادترین و مطمئن‌ترین معمول‌ترین راه برای خدا برای آشکار کردن کلام خود به ما در کتاب مقدس از طریق جدی گرفتن گفتار نویسنده‌ی انسان است. باز هم، به نویسنده متوسل شوید، قصد نویسنده به عنوان مبنای برای تعیین آنچه دقیق است در مقابل تفسیر نادرست.

حال، اعتقاد دیگر این است که یک رویکرد استقرایی باید آگاهانه باشد. به عبارت دیگر، قبل از هر چیز، از دانش مرتبط بهره‌بردار. اولین نوع دانشی که در اینجا در مورد آن صحبت می‌کنیم، دانش زمینه‌ای است که به تفسیر عبارات یا مضامین منفرد با توجه به نقش آنها در کتاب مقدس می‌پردازد.

و اینجا دوباره، ما قصد داریم یک نکته هرمنوتیکی مهم، بسیار مهم را مطرح کنیم. این یکی از مهمترین چیزهایی است که ما خواهیم گفت، چیزی که الان می‌خواهم بگویم، به نظر من، یکی از مهمترین چیزهایی است که خواهیم گفت. واحد ادبی اساسی کتاب مقدس، کتاب مقدس است.

کتاب خیلی مهم نیست، و کتاب مقدس آنقدر که کتابخانه‌ای از کتاب‌هاست، یک کتاب نیست، همانطور که جی. کمپبل مورگان گفته است. کتاب مقدس آنقدر که کتابخانه‌ای از کتاب‌هاست، یک کتاب نیست. در واقع جی. کمپبل مورگان گفته است. این کتاب بودن، این شخصیت کتاب است.

فرض کنید شما ۶۶ کتاب جداگانه دارید که هر کدام تاریخ و پیام خاص خود را برای انتقال دارند. این کتاب بودن، این ویژگی کتاب مقدس، در واقع توسط فرآیند قانونی پیشنهاد می‌شود. توسط فرآیندی که کلیسا، اول از همه اسرائیل، یهودیان، و سپس کلیسای مسیحی برای عهد جدید، از نظر تعیین میزان قانون کتاب مقدس، درگیر آن بودند.

وقتی یهودیان، و کمی بعدتر، کلیسای مسیحی تصمیم گرفتند که چه چیزی باید کتاب مقدس رسمی در نظر گرفته شود و چه چیزی نباید کتاب مقدس رسمی در نظر گرفته شود، جامعه ایمانی در هر دو مورد، یهودیان و مسیحیان، این تصمیم را بر اساس کتاب‌ها گرفتند. مثلاً مسئله این نبود که بگوییم انجیل‌ها باید رسمی در نظر گرفته شوند و این پایان ماجرا است. نه، مسئله تصمیم‌گیری در مورد کتاب‌های انجیل خاص بود.

کتاب‌های خاصی وجود داشتند، کتاب‌های انجیل که شامل آنها نبودند، و برخی کتاب‌های انجیل دیگر که شامل آنها بودند. همچنین کلیسا نگفت، برای مثال، خب، ما بخش‌هایی از انجیل مرقس را بررسی خواهیم کرد. بیایید بگوییم آنچه که امروزه به عنوان مرقس ۲، مرقس ۱۲ و مرقس ۱۵ می‌شناسیم.

به عنوان کتاب مقدس، اما بقیه مرقس را غیر مقدس در نظر خواهیم گرفت. مسئله این بود که کل کتاب به عنوان کتاب مقدس رسمی در نظر گرفته شود یا کل کتاب به عنوان کتاب مقدس رسمی در نظر گرفته نشود. تصمیم در مورد گنجاندن یا حذف کتاب مقدس رسمی بر اساس کتاب‌ها بود.

بنابراین، این کتاب بودن بنیادین مطرح است، هم از نظر ماهیت خود کتاب مقدس، هم اینکه آشکارا این طور است که کتاب مقدس هر کتاب را به عنوان کتابی که توسط نویسنده‌اش در زمان خودش نوشته شده و پیام متمایز خودش را دارد، معرفی می‌کند. و همچنین، همانطور که گفتم، این موضوع توسط جوامع ایمانی یهودی و مسیحی، از نظر شمول و عدم شمول در متون مقدس به رسمیت شناخته شده است. کتاب مقدس بیشتر از اینکه یک کتاب باشد، کتابخانه‌ای از کتاب‌هاست.

حال، معنای این حرف این است که ما باید در تفسیر محتاط باشیم، نه بدون نقد و بررسی، نه صرفاً خواندن یک کتاب در کتاب دیگر یا ادغام پیام یک کتاب در پیام کتاب دیگر، بلکه اجازه دهیم هر کتاب پیام خود را با اصطلاحات و عبارات خودش به ما ارائه دهد، بدون اینکه، همانطور که گفتم، بدون نقد و بررسی یا به روش اشتباه، سایر متون کتاب مقدس و سایر کتاب‌های کتاب مقدس را در کتاب خودمان یا در کتابی که در هر زمان معینی مطالعه می‌کنیم، بخوانیم. حال، این واقعاً به کل موضوع زمینه مربوط می‌شود. وقتی می‌گویید واحد ادبی اساسی کتاب مقدس، یک کتاب مقدس است، در واقع می‌گویید که زمینه صرفاً به عبارات یا آیاتی که بلافاصله قبل یا بعد از عبارتی که روی آن کار می‌کنید یا تفسیر می‌کنید، می‌آیند، مربوط نمی‌شود، بلکه همه چیز در آن کتاب به عنوان زمینه ادبی عمل می‌کند.

کل کتاب مقدس، زمینه ادبی هر بخشی از آن است. وقتی نویسنده‌ای کتابی را خلق می‌کند، جهانی از متن را خلق می‌کند. ما این را جهان متنی می‌نامیم، جهان متن.

به عبارت دیگر، یک کتاب در واقع شامل ساخت یک جهان ادبی است، به عبارت دیگر، و این بدان معناست که هر متن در یک کتاب خاص به نوعی، مستقیم یا غیرمستقیم، با هر متن دیگر در آن کتاب مرتبط است. بنابراین وقتی می‌گوییم، خب، می‌خواهیم این آیه را در متن تفسیر کنیم، منظورمان صرفاً تفسیر زمینه‌ای نیست. البته منظورمان این است که آیاتی که بلافاصله قبل و بعد از آن می‌آیند را نیز در نظر بگیریم.

تا جایی که به عنوان یک بافت رسانه‌ای مطرح می‌شود، اشکالی ندارد، اما منظور ما این است که آن را با توجه به عملکردش در کل کتاب تفسیر می‌کنیم. بنابراین، منظور ما در اینجا از نظر دانش بافتاری مرتبط همین است. اما همچنین، این به دانش ساختاری مرتبط اشاره دارد.

یعنی، دانش زمینه‌ای نه تنها، باید بگوییم، دانش مرتبط نه تنها دانش زمینه‌ای، بلکه دانش ساختاری را نیز مطرح می‌کند. ضمناً، اگر اجازه دهید، اجازه دهید برای لحظه‌ای به این دانش زمینه‌ای برگردم. البته تأکید می‌کنم که کتاب، زمینه ادبی است.

کاملاً درست است که چیزی به نام بافت متعارف وجود دارد، یعنی تفسیر آن در پرتو کل متون مقدس و همچنین بافت تاریخی، تفسیر آن در چارچوب تولید تاریخی خودش. واقعاً باید در این مرحله کمی بیشتر بگوییم، حتی قبل از اینکه به ساختار پردازیم، در مورد بافت نه تنها از نظر بافت ادبی کتاب، بلکه از نظر بافت متعارف نیز بیشتر بگوییم، زیرا در واقع، کتاب مقدس ساختگی است، تا جایی که می‌گوییم کتاب مقدس از ۶۶ کتاب مجزا تشکیل شده است.

و اتفاقاً، می‌توان گفت که برخی کتاب‌ها از نظر پویایی، پویاتر هستند. برای مثال، کتاب مزامیر یا مزامیر را در نظر بگیرید که ۱۵۰ مزمور دارد. و به نوعی هر یک از این مزامیر، گویی کتاب جداگانه‌ای است. با این حال می‌دانیم که اخیراً، محققانی که در مطالعات مزامیر فعالیت دارند، بر وحدت مزامیر، کتاب مزامیر به عنوان یک کل، و چگونگی ارتباط مزامیر به صورت جداگانه با مزامیر تأکید می‌کنند.

بنابراین حتی در آنجا، البته، به نوعی، مزامیر منفرد به عنوان واحد ادبی خود، تقریباً کتاب کوچک خود، عمل می‌کنند. اما در سطح دیگری، آنها به شکلی خاص در کتاب مزامیر چیده شده‌اند تا نشان دهند که باید با توجه به رابطه با سایر مزامیر درون کتاب، به ویژه مزامیرهایی که بلافاصله قبل و بعد از هر مزمور می‌آیند، خوانده شوند. با این حال، منظور من این است که وقتی در مورد تشکیل کتاب مقدس از ۶۶ کتاب صحبت می‌کنید درست است که باید آماده باشید تا اهمیت پیام متمایز هر کتاب را بپذیرید و پیام کتاب‌های دیگر را به طور غیرانتقادی در آن کتاب نخوانید.

اما با این اوصاف، باید این را هم در نظر بگیرید که موضوع این نیست که کتاب مقدس از ۶۶ کتاب تشکیل شده که به سادگی و جدا از یکدیگر در آنجا قرار دارند. شما یک مجموعه از کتب مقدس دارید. به عبارت دیگر، کتاب مقدس شامل مجموعه‌ای از ۶۶ کتاب است که در کنار هم قرار گرفته‌اند و این دعوت در خود شکل کتاب مقدس برای ما وجود دارد که این کتاب‌ها را با توجه به سایر کتاب‌های موجود در مجموعه از کتب مقدس بخوانیم.

بنابراین، در واقع، دو نکته وجود دارد که باید در نظر داشته باشیم. از یک سو، از پیام متمایز هر کتاب و متون موجود در متن آن کتاب آگاه باشیم و آن را بپذیریم، و مراقب باشیم که کتاب‌های دیگر یا متون دیگر کتاب مقدس را بدون بررسی دقیق در کتاب یا متن خود نخوانیم. از سوی دیگر، تشخیص دهیم که پس از انجام این کار، پس از شناسایی معنای این متن در متن کتاب، به بررسی چگونگی ارتباط این متن و معنای آن در متن کتاب با بقیه متون کتاب مقدس پردازیم.

اینکه چگونه بقیه‌ی متون مقدس، معنای آنچه در متن ما گفته می‌شود را تکمیل یا تکمیل می‌کند، برآورده می‌کند، به معنایی وسیع‌تر می‌رساند، یا حتی اینکه چگونه سایر متون کتاب مقدس ممکن است آنچه را که در متن ما گفته می‌شود، محدود یا جزئی کنند. بنابراین، این یک گزاره‌ی «یا این یا آن» نیست. این هم توجه به پیام متمایز متون جداگانه در متن کتاب‌های جداگانه‌ی آنها است، و هم پس از انجام این کار، ارتباط دادن معنای آن متون جداگانه در کتاب‌های جداگانه‌ی آنها یا ارتباط دادن پیام کل یک کتاب به پیام کل متون مقدس.

همانطور که گفتم، هر دو شامل هم بافت ادبی کتاب و هم بافت رسمی آن می‌شوند. اما اگر به تفسیر متون با توجه به بافت کتاب برگردیم، به ارتباط متمایز، پیام متمایز کتاب‌های مختلف توجه کنیم، از جمله همانطور

که گفتم، با توجه به اینکه هر متن در یک کتاب به طور مستقیم یا غیرمستقیم به هر متن دیگر در آن مربوط می‌شود، باید از ساختار آگاه باشیم. ساختار از نظر تعیین معنا بسیار مهم است.

ساختار به بررسی چگونگی ارتباط قطعات یا عناصر درون قطعات با عناصر موجود در بافت پیرامونی خود، یعنی بافت ادبی پیرامونشان، مربوط می‌شود. کتاب‌ها مرکب هستند. نویسندگان کلمات را به هم می‌پیوندند تا جملات را تشکیل دهند و جملات را به هم می‌پیوندند تا پاراگراف‌ها را تشکیل دهند و پاراگراف‌ها را به هم می‌پیوندند تا بخش‌ها را تشکیل دهند و بخش‌ها را به هم می‌پیوندند تا تقسیم‌بندی‌ها را تشکیل دهند و تقسیم‌بندی‌ها را به هم می‌پیوندند تا کل کتاب را تشکیل دهند.

دبلیو دبلیو وایت این را اینگونه بیان می‌کند، چیزها چشم را به هم متصل می‌کنند. بنابراین نویسندگان از طریق چگونگی ارتباط عناصر منفرد با یکدیگر، حس را منتقل می‌کنند. آنها معنا را منتقل می‌کنند.

معنا توسط یک کلمه به تنهایی منتقل نمی‌شود. کلمات فقط در ارتباط با کلمات دیگر معنا دارند. جملات به تنهایی هیچ معنایی ندارند.

یک جمله فقط در ارتباط با جملات دیگر معنی دارد. پاراگراف‌ها به تنهایی هیچ معنایی ندارند. یک پاراگراف فقط در ارتباط با پاراگراف‌هایی که آن را احاطه کرده‌اند معنی دارد.

بخش‌های کتاب به خودی خود معنایی ندارند. معنای آنها از نحوه ارتباطشان با بخش‌های دیگر حاصل می‌شود. و کل مسئله ارتباط به ساختار مربوط می‌شود.

ساختار، چگونگی ارتباط چیزها با یکدیگر است. این شامل بررسی چگونگی ارتباط چیزها با یکدیگر است و از طریق درک ساختار یا چگونگی ارتباط چیزها با یکدیگر است که ما به درک معنای این چیزها در خود آنها می‌رسیم. حال، واقعاً چیزی به نام محتوای خالص وجود ندارد.

تمام محتوا از طریق فرم، از طریق رابطه، از طریق ساختار به ما می‌رسد. من گاهی اوقات از تصویر یک خانه استفاده می‌کنم. یک خانه یک نیست؛ یک خانه، البته، از الوار و توفال و میخ و آجر ساخته شده است.

اما یک خانه فقط یک توده الوار و آجر و تخته و الوار و بقیه چیزها نیست. توده‌ای از این چیزها خانه را تشکیل نمی‌دهد. هیچ کس، هیچ کس یک توده تخته و الوار و آجر را با خانه اشتباه نمی‌گیرد.

یک خانه شامل محتوا، الوار، آجر، توفال، میخ و بقیه موارد می‌شود، شامل این است که محتوا به شیوه‌ای خاص چیده شده و به شیوه‌ای خاص ساختار یافته باشد. تنها در صورتی که محتوا به شیوه‌ای خاص ساختار یافته باشد، خانه‌ای دارید. به همین ترتیب، شما یک کتاب مقدس ندارید که صرفاً از محتوا تشکیل شده باشد.

یک کتاب از محتوایی تشکیل شده است که به شیوه‌ای خاص تنظیم و به شکلی خاص ساختار یافته است. و بنابراین، برای اینکه هرگونه ارتباطی برقرار شود، باید هم محتوا (ماده) و هم فرم (ساختار) داشته باشد. شما نمی‌توانید به محتوا برسید، نمی‌توانید محتوا را درک کنید مگر اینکه به ساختار توجه کنید.

بنابراین، درک ساختار و کاربرد تفسیر ساختار کاملاً ضروری است. همچنین، این امر شامل تاریخ، این بخش از دانش مرتبط با دانش زمینه‌ای مرتبط، دانش ساختاری مرتبط و دانش تاریخی مرتبط می‌شود. درک پیشینه تاریخی و کاربرد این تفسیر پیشینه، واقعاً به آن می‌پردازد و آنچه را که قبلاً در مورد زمینه‌ای بودن از نظر زمینه تاریخی گفتم، واقعاً توسعه می‌دهد.

ضمناً، برخی از محققان می‌خواهند بین مطالعه ادبی و تاریخی کتاب مقدس تمایز قائل شوند یا حتی بین آنها فاصله بیندازند. به نظر من، این یک دوگانگی کاذب است. به محض اینکه می‌گویید ادبیات یا ادبی، به طور ضمنی یا فرضی به تاریخ اشاره می‌کنید.

زیرا هر کتاب، هر محصول ادبی، یک خاستگاه تاریخی، یک زمینه تاریخی دارد. و بنابراین، ما واقعاً نمی‌توانیم زمینه را به طور جدی در نظر بگیریم مگر اینکه به پیشینه تاریخی توجه کنیم و از این پیشینه در تفسیر آن استفاده کنیم. در اینجا ما واقعاً زمینه را برای آنچه که بعداً در مورد آن صحبت خواهیم کرد، در مورد اینکه دقیقاً از نظر فرآیند در مطالعه کتاب مقدس چه باید کرد، فراهم می‌کنیم.

البته، جنبه‌ی الهیاتی نیز مهم است. این شامل تأمل و ژرف‌اندیشی الهیاتی می‌شود. این از مشاهده‌ای که مدتی پیش انجام دادیم، ناشی می‌شود و آن این است که این اسناد، بالاتر از هر چیز دیگری، جنبه‌ی الهیاتی دارند.

حالا، آنها شامل چیزهای دیگری هم می‌شوند. شما در واقع به آنچه که ما اکنون علوم طبیعی می‌نامیم در کتاب مقدس اشاره کرده‌اید، حتی شما هم تا حدودی به آن توجه دارید. شما مطمئناً در کتاب مقدس به سیاست نیز توجه دارید.

همه این حرف‌ها کاملاً درست است. اما با این حال، کاملاً می‌توان گفت که هر کتاب از کتاب مقدس در درجه اول به معرفی خدا و صحبت در مورد خدا به عنوان هدف اصلی خود می‌پردازد. و بنابراین، این مستلزم تأمل و تعمق جدی در الهیات است.

همچنین، آگاهی از تشخیص احتمالات مختلف تفسیری یا کاربردی به همراه استدلال‌های موافق و مخالف هر یک. تشخیص این که ممکن است تفاسیر مختلفی برای این متون وجود داشته باشد، آگاهی از تفاسیر مختلف و توانایی ارائه استدلال برای تفسیر خود، درک خود از معنای یک متن یا کتاب در مقایسه با سایر احتمالات موجود، مهم است. همچنین، به اعتقاد ما، این تفسیر نه تنها باید، همانطور که می‌گوییم، استقرایی و روشمند، جدی و هدفمند، کل‌نگر و متوالی، دقیق و آگاهانه، بلکه تحلیلی نیز باشد.

تأکید بر تجزیه به اجزا و شناسایی اجزای منفرد است. حال، این موضوع واقعاً در مورد فرآیند بسیار مهم است. این مربوط به تجزیه، مثلاً، متون یا کتاب‌های منفرد به بخش‌های تشکیل‌دهنده و اجزای سازنده آنها و توجه به معنای آن بخش‌ها در رابطه با سایر بخش‌ها است.

این موضوع به تحلیل مربوط می‌شود، اما ما در اینجا به تحلیل یا بررسی اکتفا نمی‌کنیم. همچنین توجه به ترکیب یا سنتز نیز مهم است. این امر مستلزم تأکید بر تشخیص ارتباط و پیوند بین بخش‌های مختلف است.

بنابراین، با تشخیص اهمیت بخش‌های منفرد، و همچنین، سپس ترکیب معنای این بخش‌های مختلف، مثلاً کلمات مختلف یک جمله یا پاراگراف‌های مختلف یک بخش، و گرد هم آوردن معنای همه آنها بر اساس ترکیب کل. این شامل موارد دیگر نیز می‌شود، از جمله به این معنی که همیشه برسیم چگونه این متن یا این حقیقت به کل کتاب مقدس یا الهیات کتاب مقدس به عنوان یک کل مربوط می‌شود و به آن کمک می‌کند، بنابراین، به عبارت دیگر، ما به معنای جملات منفرد، پاراگراف‌های منفرد و کتاب‌های منفرد علاقه‌مندیم، اما همچنین به این موضوع علاقه‌مندیم که چگونه همه اینها با آنچه در بقیه کتاب مقدس دارید مرتبط است، با این هدف که به یک الهیات، یک الهیات کتاب مقدس به عنوان یک کل برسیم.

بگذارید در اینجا فقط نکته‌ای در مورد موعظه بگویم. فکر می‌کنم مناسب است، زیرا البته نشان دهنده‌ی رویه‌ای است که قرن‌ها در موعظه وجود داشته است، در واقع خواندن یک یا شاید دو متن. من، در موعظه دوست دارم هم عهد عتیق و هم عهد جدید را بخوانم.

اما به هر حال، برای شروع با خواندن متن و سپس موعظه در مورد آن متن یا متنی که انتخاب شده است و در واقع در خطبه خود پیام آن متن، معنای خاص یا پیام خاص آن متن را بیان می‌کنم. اما فکر می‌کنم در موعظه به نوعی مهم است و چند راه وجود دارد که می‌توانید این کار را انجام دهید، اما به نوعی برای نشان دادن این است که موضوع یا موضوعی که در متنی که در هر خطبه در مورد آن موعظه می‌کنم مورد بحث قرار می‌گیرد، تمام آنچه کتاب مقدس در مورد آن می‌گوید نیست. اکنون، هم راه مستقیم و هم راه غیرمستقیم وجود دارد که می‌توانید این را بیان کنید.

می‌توان آن را مستقیماً به عنوان موعظه‌ای در مورد یک متن خاص بیان کرد، در واقع فقط برای یادآوری به حضار که در کتاب مقدس، به این موضوع، تفاسیر دیگری نیز وجود دارد. این تنها یکی از آنهاست. ما واقعاً باید در تفکر خود، همه آنها را در نظر داشته باشیم.

این راه مستقیم است. یک راه غیرمستقیم در واقع از طریق موعظه‌های منظم کشیشی یا آموزش کشیشی، اتفاق می‌افتد، به طوری که همانطور که شما در طول زمان از طریق کل کتاب مقدس موعظه می‌کنید جماعت واقعاً حقایق مختلف را از زوایای مختلف کتاب مقدس تجربه یا با آنها روبرو می‌شوند، به طوری که خود جماعت نوعی ترکیب ایجاد می‌کند، زیرا ماه به ماه و سال به سال از طریق کتاب مقدس موعظه می‌کنید. اتفاقاً، این یکی از مزایای واعظان به ویژه جوان‌تر است که شاید از چیزی مانند یک سخنرانی استفاده کنند که در آن شما مجبور هستید به مرور زمان از قسمت‌هایی از بخش‌های مختلف کتاب مقدس موعظه کنید برخلاف تمایلی که در غیر این صورت ممکن است وجود داشته باشد، و آن این است که فقط در مورد کتاب‌های مورد علاقه یا بخش‌های مورد علاقه کتاب مقدس موعظه کنید و نه کل کتاب مقدس، از این رو واقعاً برای مردم شما غیرممکن است که به یک حس ترکیبی از آموزه‌های کتاب مقدس به عنوان یک کل دست یابند.

ما می‌خواهیم اینجا کمی استراحت کنیم، و حدود یک ساعت است که رفته‌ایم، و وقتی برگردیم، این را جمع‌بندی می‌کنیم و سپس شروع به بررسی یک فرآیند خاص می‌کنیم، یک فرآیند فرضی که برای بررسی شما ارائه خواهیم داد.

من دکتر دیوید باور هستم در تدریسش در مورد مطالعه استقرایی کتاب مقدس. این جلسه ۳، روش‌شناسی استقرایی، دقیق، آگاهانه، نویسنده، عقل سلیم، زمینه، تحلیلی و ترکیبی است.